



## سوره مبارکه کهف

جلسه دوم: ۹۲/۵/۲۲

### یادآوری جلسه قبل:

- جلسه گذشته بیان شد که آیات ابتدایی سوره مبارکه کهف (۸ آیه اول) اجمال کل سوره است. نسبتی است بین حمد و کتاب و عقل که واسطه آمدن کتاب است و قیامی که کتاب ایجاد می‌کند، انذار و بشارت و عمل صالح که احسن عمل را می‌سازند و احسن عمل هم انسان را احسن می‌کند و ثمره او را حُسن می‌کند.
- غایت، نتیجه و بهره‌مندی انسان‌ها از احسن عمل است.
- بقیه آیات این سوره شرح و تفصیل ۸ آیه اول است.

### دسته چهارم آیات ۳۲ تا ۳۶:

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أُغْتَابٍ وَ حَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَبَّادًا (۳۲)

و برای آنها [داستان] دو مردی را مثل بزن که به یکی از آنها دو باغ انگور دادیم و پیرامون آنها را با درختان خرما پوشانیدیم و میان آنها کشتزاری پدید آوردیم.

كَلْنَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَ لَمْ تَنْظِلْ مِنْهُ شَيْئًا وَ فَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا (۳۳)

هر دو باغ محصول خود را بی‌هیچ کم و کاست می‌داد و میان آن دو نهری جاری ساختیم.

وَ كَانَ لَهُ تَمْرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مَالًا وَ أَعَزُّ نَفَرًا (۳۴)

و او را محصولات [گونگون] بود. پس به دوست خود که با او گفت و گو می‌کرد گفت: من از جهت مال از تو بیشتر و به عده از تو نیرومندترم.

وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا (۳۵)

و او در حالی که ستمکار به نفس خویش بود [مغرورانه] به باغ خود در آمد و گفت: گمان ندارم که هیچ وقت این باغ نابود شود.

وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَ لَنْ رُدُّدْتَ إِلَى رَبِّي لِأَجْدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا (۳۶)

و گمان ندارم که قیامت برپا شود، و اگر هم به نزد پروردگارم بازگردانده شوم، قطعاً جایگاهی بهتر از این خواهم یافت.

قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَ كَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا (۳۷)

رفیقش که با او گفت و گو می‌کرد به وی گفت: آیا به کسی که تو را از خاک و سپس از نطفه آفرید، آن‌گاه تو را به صورت مردی بیاراست کافر شدی؟!

لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَ لَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا (۳۸)

اما من [می‌گویم]: الله پروردگار من است و هیچ کس را شریک پروردگار خویش نمی‌سازم.

وَ لَوْ لَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنَّ تَرَنٍ أَنَا أَقَلُّ مَالًا وَ وَكْدًا (۳۹)

و چرا وقتی داخل باغش شدی نگفتی: هر چه خدا خواهد [همان شود] و هیچ نیرویی جز به تأیید خدا نیست؟ اگر مرا به مال و فرزند کمتر از خود می‌بینی.

فَعَسَىٰ رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَ يُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحُ صَعِيدًا زَلَقًا (۴۰)

امید است که پروردگارم بهتر از باغ تو را به من دهد، و بر آن باغ آفتی از آسمان بفرستد تا به زمینی ببارد و بی‌گیاه بدل شود.

أَوْ يُصْنِعَ مَاؤُهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا (۴۱)

یا آب آن در زمین فرو رود که هرگز نتوانی آن را به دست آوری.

وَ أَحِيطَ بِثَمَرِهِ فَاصْبِرْ يَقَلْبُ كَفَيْهِ عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا (۴۲)

و [سر انجام] میوه‌هایش نابود شد. آن‌گاه برای آنچه در باغ هزینه کرده بود، دست حسرت بر دست می‌سایید در حالی که همه داربست‌ها و در و دیوار آن فرو ریخته بود و [به حسرت] می‌گفت: ای کاش کسی را شریک پروردگار خود نساخته بودم.

وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةً يَبْتَرُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا (٤٣)

و گروهی نداشت که او را در برابر خدا یاری دهند و خود نیز قدرت دفاع نداشت.

هَذَاكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقُّ هُوَ خَيْرٌ نَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا (٤٤)

آن جا ثابت شد که حاکمیت از آن خدای حق است. او در پاداش دادن بهتر و در فرجام نیکوتر است.

- داستان دو باغدار، اشاره مستقیمی به آیات ۷ و ۸ این سوره دارد. در آیه ۷ و ۸ بیان داشته که زینت زمین مدتی در اختیار تان است و بعد از آن «صَعِيداً جُرُزًا» خواهد شد.

- جالب است باغی که در اختیار باغدار کافر بوده است در همین دنیا نابود می شود (صَعِيداً جُرُزًا)

- وقتی باغ صَعِيداً جُرُزًا می شود باغداری که با زینت دنیا اُخت است همه هستی اش را از دست می دهد.

- نمودار روبه رو ۸ آیه اول را به طور مختصر نشان می دهد:

- زمینی که زینت دنیا است و انسانها برای مدتی در این زمین اقامت دارند.

- قاعدتاً نباید در دنیا گیر بیفتند. باید حرکت کنند و بالا بروند.

- به سیر بالا رفتن، «قیام» گفته می شود.

- خداوند «کتابی» را به وسیله عبدش فرستاده است تا قیام را در انسانها ایجاد کند.

- کتاب نازل شده با استفاده از انذار و بشارت این کار را انجام می دهد.

- منظور از کتاب، همان قوانینی است که به واسطه عقل برای انسان خوانده می شود تا او قیام کند.

- یکی از قوانین: «أَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا (٣٧)»

- قانونی دیگر: «لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا (٣٨)»

- قانونی دیگر: «وَلَوْ لَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتِكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ... (٣٩)»

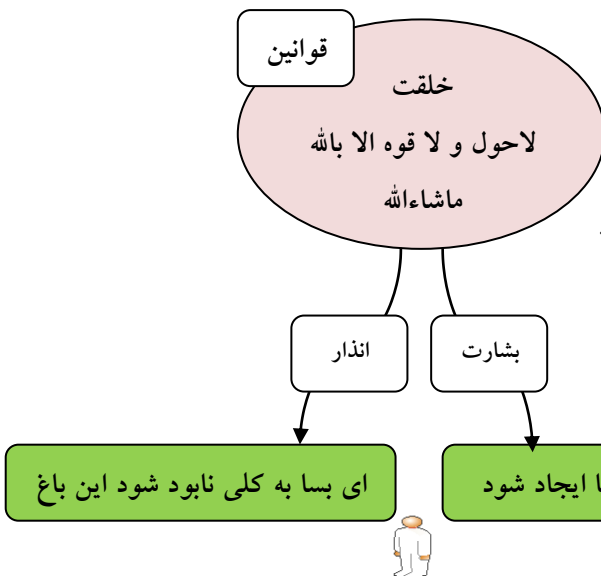
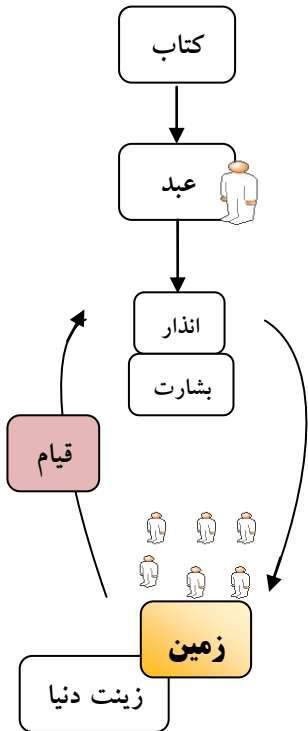
- همه اینها قوانینی است که بر انسان خوانده می شود که اگر عمل به این قوانین کند، زینت دنیا چشم او را نمی گیرد و قیام در او به وجود می آید.

- «قوانین «خلقت»، «لا حول و لا قوه الا بالله»، «ما شاء الله» آمده و خدا آنها را به بشارتی تبدیل کرده است. سپس به یک انذار تبدیل شده است.

• بشارت: ای بسا بهتر از اینها ایجاد شود

• انذار: ای بسا به کلی نابود شود این باغ

- انسانی که در معرض این بشارت و انذار قرار می گرفت باید قیام می کرد.



- در داستان باغ این فرد قیام نمی‌کند و نابود شدن زینت دنیا را به چشمش می‌بیند که همان باغش بود.

- دغدغه‌ای که اصحاب کهف نسبت به جامعه داشتند در آنها حرکتی ایجاد کرد و در اثر قیام بین قلوبشان ربط به وجود آمد و این ربط آنها را بالا برد و مشمول رحمت الهی کرد.

- در داستان باغ و بقیه سوره نیز پیامبری وجود دارد که نسبت به هدایت امت بی‌توجه نیست (فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ) و از آدم‌ها می‌خواهد به کتاب رجوع کنند تا بتوانند به قوانین دست پیدا کنند.

- اگر عبد (پیامبر) از این زنجیره حذف گردد، دیگر قوانین نازل نمی‌شوند تا بخواهد بشارت و انذار ایجاد کند و بعد از آن هم قیامی صورت گیرد. پس عبد نقش بسیار مهمی در این زنجیره دارد.

- فلذا حس درونی عبد یا همان رسول، این است که نسبت به هیچ انسانی در عالم بی‌توجه نیست.

- پیامبر طیب دوار است و در خانه‌های افراد را می‌زند تا آنها را از بیماری ضلالت نجات دهد.

- در داستان دو باغدار وجود صفت «کبر» در باغدار کافر، باعث شد که باغش را از دست دهد. ایراد باغدار کافر، یک ایراد کاملاً درونی است (ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ (۳۵))

- باغداری که مؤمن بود، به اعتقاد همسایه‌اش بی‌توجه نبود و تصمیم به اصلاح اعتقاد همسایه کافرش گرفت.

- همسایه مؤمن:

✓ بی‌توجه از کنار باورهای غلط همسایه کافرش نگذشته است.

✓ با اینکه مورد شماتت قرار گرفت به هم نریخت و در صدد دفاع از خودش برنیامد که بخواهد شماتت او را پاسخ دهد.

✓ همسایه مؤمن چنان اثری در همسایه کافرش داشت که باغدار کافر در آخر داستان می‌گوید: «وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا (۴۲)»

- داستان دو باغدار به آیه ۴۴ ختم شده است که آیه بسیار مهمی است.

- حضرت علامه در توضیح آیه ۴۴ درباره فرق «ولایت» و «ولایت» فرموده‌اند:

«ولایت به معنای نصرت نیست بلکه به معنای مالکیت تدبیر است که معنایی عمومی است و در تمامی مشتقات این کلمه جریان دارد. بنابراین، معنای آیه این می‌شود که: در هنگام احاطه هلاکت و از کار افتادن اسباب نجات، از سببیت و تأثیر و روشن شدن عجز و زبونی انسانی که خود را مستقل و مستغنی از خدا می‌پنداشت، کاملاً روشن می‌شود که ولایت همه امور انسان‌ها و هر موجود دیگری و ملک تدبیر آن تنها از آن خدا است، چون او یگانه معبود حق است و معبود حق است که تمامی تدابیر و تأثیراتش بر اساس حق و واقع است و سایر اسباب ظاهری که بشر گمراه، آنها را شرکای خدا در مسأله تدبیر و تأثیر می‌پندارند، در ناحیه ذات خودشان باطل‌اند و مالک هیچ اثری از آثار خود نیستند. تنها آن اثری را دارا هستند و از خود بروز می‌دهند که خدای سبحان اذن داده باشد و تملیکشان کرده باشد و از استقلال جز اسمی ندارد که بشر از آن برایش توهم کرده است، پس هر سببی از ناحیه خودش باطل و به وسیله خدا، حق است و خدا در ناحیه ذاتش حق و مستقل و غنی بالذات است.»

- توضیح: «آن اثری را دارا هستند و از خود بروز می‌دهند که خدای سبحان اذن داده باشد» یعنی به عنوان مثال اگر ماژیک می‌نویسد به خاطر اذنی است که خدا به آن داده است ولی خدا اذن نداده که تشنگی ما را برطرف کند و یا اذن نداده که ماژیک تخته را پاک کند و هزاران چیز دیگر را نیز اذن نداده است. شیء اثر ندارد بلکه اثر، مال صاحب اثر است و صاحب اثر است که اثر را در شیء قرار می‌دهد به همین علت در مواردی خدا اراده می‌کند و اثر را برمی‌دارد. مانند اینکه عرفاً آتش باید بسوزاند ولی خدا این اثر سوزاندن را برای حضرت ابراهیم برمی‌دارد و آتش آن حضرت را نمی‌سوزاند. اگر سوزاندن ذاتی آتش بود نباید اثرش از آن برداشته می‌شد. بنابراین معلوم است که اثر هر شیء، ذاتی خود شیء نیست.

- وقتی بین آتش و سوزاندنش جدایی است، یعنی در تمام زندگی برای هر چیزی مانند شغل و مال و استعداد و ... اثر قائل بوده‌ایم باید آنها را برداریم زیرا هیچ‌کدام از آن اثرها مال خود آنها نیست.

- در معجزه هم چنین اتفاقی می‌افتد زیرا معجزه «خرق عادت است» و خدا با معجزات نشان می‌دهد که سبب و اثر دست خداست. کسی که به صاحب اثر اعتقاد داشته باشد، دیگر احتیاجی به معجزات حسی ندارد به همین علت بعد از حضرت رسول، دیگر معجزات حسی نیامد و معجزات عقلی مانند قرآن در اختیار بشر قرار گرفت.

- اصل فهم ولایت الهی در این است که هر اثری در هر شیئی مستند به خداست و گرنه «آثار»، مربوط به اشیاء نیستند.

- توجه: خدا در قیامت هر کسی را با خودش می‌سنجد و به اندازه‌ای که در توانش بوده. در دنیا به او دارایی و یا مشکلات می‌دهد و در قیامت هم به همان اندازه از آن فرد می‌خواهد برای همین یکی حضرت ایوب می‌شود و دیگری حضرت سلیمان.

- «مشکلات» مربوط به حیات دنیا و زمین است وقتی مشکلات برای انسان مهم می‌شود یعنی حیات دنیا برای انسان مهم شده است. برای خدا مهم است که هر انسان در این زمینی که برای یکی پر از صفاست و برای دیگری پر از جفا، چقدر آحسن عمل انجام می‌دهد.

- خدا در عالم هستی به هیچ انسانی بالاتر از ظرفیت و توانش هیچ ابتلایی نمی‌دهد.

- از هر انسانی به اندازه ظرفش کار می‌خواهند و برای هر کس پر کردن ظرف خودش، برایش سخت است.

- خدا در قرآن بیان می‌دارد که: اگر دنیا به اندازه بال مگسی ارزش داشت سرسوزنی از آن را به کفار نمی‌دادم.

- انسان‌ها در هر حالتی، فقر یا غنا و ... در حالت ابتلاء هستند.

- امیرالمؤمنین روایتی با این مضمون دارند که: «انسان مریض احتیاج به دعا دارد و انسان سالم احتیاج به دعای بیشتری دارد» زیرا انسان مریض می‌فهمد که در ابتلاء است ولی انسان سالم نمی‌فهمد در ابتلاء است.

- در نظام ارزشیابی ما، همه کسانی که نمرات بیست می‌گیرند، شاگرد اول هستند ولی در نظام ارزشیابی خدا اینگونه نیست بر اساس توان و تلاش افراد شاگرد اول و دوم سنجیده می‌شود.

- انسان‌ها نباید نگران مشکلات دنیا باشند بلکه باید نگران ایمانشان باشند.

- آیات ۴۵ تا ۵۹ یعنی تا ابتدای داستان حضرت موسی و حضرت خضر، آیات مهمی هستند.

### دسته پنجم آیات ۴۵ تا ۵۹:

<p>وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ فَأَخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا (۴۵)</p> <p>و برایشان زندگی دنیا را مثل بزنی که مانند آبی است که آن را از آسمان فرستادیم، پس گیاه زمین با آن در آمیخت [و سرسبز شد] و آن گاه خشکید که بادهای آن را به هر سو می پراکند، و خدا بر هر چیزی قادر است.</p>
<p>الْأَمْوَالُ وَ الْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمَلًا (۴۶)</p> <p>مال و فرزندان زینت زندگی دنیایند، و نیکی های ماندگار، ثوابش نزد پروردگار تو بهتر و امید بخش تر است.</p>
<p>وَ يَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَ حَشَرْنَا هُمْ فَلَمَّ نُغَادِرُ مِنْهُمْ أَحَدًا (۴۷)</p> <p>و روزی که کوهها را به حرکت در آوریم، و زمین را صاف و هموار بینی، و آنان را گرد آوریم و هیچ یک از آنها را فروگذار نکنیم.</p>
<p>وَ غَرَضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا (۴۸)</p> <p>و همه در یک صف به [پیشگاه] پروردگارت عرضه شوند [و به آنها گفته شود]: اکنون نزد ما [تنها] آمده اید همان گونه که اول بار شما را آفریدیم، ولی گمان می کردید که هرگز برای شما موعد [دیدار] نخواهیم نهاد.</p>
<p>وَ وَضِعَ الْكِتَابَ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَ يَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا (۴۹)</p> <p>و کارنامهها را در میان گذارند، آن گاه مجرمان را از آنچه در آن است هراسان بینی، و گویند: ای وای بر ما! این چه کارنامه ای است که هیچ [کار] کوچک و بزرگی را وانگذاشته مگر این که آن را برشمرده است! و آنان کرده های خویش را آماده می یابند، و پروردگار تو به کسی ظلم نمی کند.</p>
<p>وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا (۵۰)</p> <p>و آن گاه که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید. پس همه سجده کردند، جز ابلیس که از جنیان بود و از فرمان پروردگارش سر بتافت. آیا با این حال او و ذریه اش را به جای من اولیای خود می گیرید و حال آن که آنها دشمن شما نیستند؟ ستمکاران [شیطان را] بد جانشینی [به جای خدا] گرفتند.</p>
<p>مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَا خَلَقَ أَنْفُسِهِمْ وَ مَا كُنْتُ مَتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا (۵۱)</p> <p>آنها را نه در آفرینش آسمانها و زمین شاهد ساختم و نه در آفرینش خودشان، و من آن نیستم که همراه کنندگان را دستیار خود گیرم.</p>
<p>وَ يَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا (۵۲)</p> <p>و روزی که خدا فرماید: آنهایی را که می پنداشتید شریکان منند [به یاری خود] ندا دهید. پس آنها را ندا دهند ولی اجابتشان نکنند، و ما میان آنها کانون مهلکه ای قرار داده ایم [که از هم جدا افتند].</p>
<p>وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُهَا وَ لَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا (۵۳)</p> <p>و گناهکاران آتش دوزخ را می بینند و در می یابند که در آن افتادنی هستند، و از آن راه گریزی نمی یابند.</p>
<p>وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا (۵۴)</p> <p>و به راستی در این قرآن برای مردم از هر گونه مثلی آوردیم، ولی انسان بیش از هر چیزی، جدال کننده است.</p>
<p>وَ مَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى وَ يُسْتَعْفِفُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا (۵۵)</p> <p>و چیزی مانع مردم نشد از این که وقتی هدایت به سویشان آمد ایمان بیاورند و از پروردگارشان آمرزش بخواهند جز این که همان بلاها بر سرشان بیاید که بر پیشینیان آمد یا عذاب رویارویشان درآید [تا به خود آیند].</p>
<p>وَ مَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ يُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ مَا أَنْزَلْنَا مِنْهُ هُزُوعًا (۵۶)</p> <p>و ما پیامبران را جز مژده دهندگان و بیم رسانان نمی فرستیم. و کسانی که کافر شدند به باطل مجادله می کنند تا به وسیله آن حق را پایمال کنند. [آنها] آیات من و آنچه را بدان بیم داده شده اند به ریشخند گرفتند.</p>

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَا إِإِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا (٥٧)

کیست ظالم تر از کسی که آیات پروردگارش به وی تذکر داده شود و او اعراض کند و آنچه را که پیش فرستاده از یاد ببرد؟ ما بر دل‌های آنان پوشش‌هایی [از قساوت] قرار دادیم که آن (قرآن) را نفهمند و در گوش‌هایشان سنگینی نهادیم. و اگر به سوی هدایت دعوتشان کنی، در آن صورت هم هرگز به راه نخواهند آمد.

وَرُبِّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَلْ لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا (٥٨)

و پروردگار تو آمرزنده و صاحب رحمت است. اگر مردم را به عملشان می‌گرفت، حتما عذاب را زودتر به آنها می‌رسانید، ولی برای آنها موعدی است که هرگز از آن گریزی نمی‌یابند.

وَبَلَّغْ الْقُرَىٰ أَهْلُكُنَّاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا (٥٩)

و مردم آن شهرها را چون بیدادگری کردند هلاک کردیم و برای هلاکتشان موعدی نهادیم.

- موضوعاتی که در این دسته از آیات آمده بسیار متنوع است. موضوعات مربوط به آیات ابتدایی سوره کهف و هم آیات قبل و هم مباحثی که در سور حامدات بالاخص انعام بیان شد، آمده است.

- شروع این آیات با یک مثال است که می‌خواهد به انسان‌ها بگوید: نباید هیچ‌گاه آرزویتان دنیا باشد.

- سپس تصویر قیامتی از واقعیاتی را ترسیم کرده است که در دنیا اتفاق می‌افتد.

- دنیا اصلاً برای خدا ارزشی ندارد و کاری هم به دنیا ندارد فقط کوچک و بزرگ اعمالی که انسان‌ها در دنیا انجام می‌دهند مهم است و ثبت می‌شود.

- مثال: وقتی در صحنه تئار می‌خواهند به بهترین بازیگر، جایزه بدهند مهم نیست که آن بازیگر نقش شاه داشته باشد یا گدا. مهم این است که چگونه نقش خود را بازی می‌کند. جایزه را به کسی می‌دهند که نقشش را بهتر بازی می‌کند.

- دنیا از صحنه تئاتر هم بی‌ارزش‌تر است.

- و این در حالی است که ما در صحنه دنیا با هم دعوا می‌کنیم که ما نقش گدا بازی نمی‌کنیم و فقط باید نقش شاه را بازی کنیم.

- در «آخرت»، دنیا و زینت‌هایش کاملاً برداشته می‌شود و کتابی که برای قیام انسان فرستاده شده بود، ملاک سنجش برای اعمال انسان‌ها قرار می‌گیرد.

- در آخرت «شهدا و صدیقین و انبیاء» بدون حساب و کتاب وارد بهشت می‌شوند، بدین معنا که آنها به افقی می‌رسند که خودشان عیار و معیار می‌شوند.

- آیه ۴۵: جریان دنیا را با مثلی نشان داد است. آبی از آسمان می‌آید و مختلط می‌شود و باعث رشد گیاهی می‌شود و سپس بادی می‌آید این گیاه را از بین می‌برد. یعنی هیچ چیزی از دنیا باقی نمی‌ماند.

- آیه ۴۶: از مال و بنون که زینت دنیا هستند نیز چیزی باقی نمی‌ماند فقط «باقیات صالحات» است که می‌ماند. حتی آرزوی انسان در دنیا باید باقیات و صالحات باشد نه مال و بنون.

- آرزوی انسان نباید دنیا باشد بلکه دنیا را باید برای آخرت بخواند.

- آیه ۵۰: ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي: اگر انسان واقعاً بفهمد که شیطان اینچنین در برابر خدا تمرد کرده و دشمنی با خدا دارد، شیطان و ذریه او را دوست و رفیق خود نمی‌گرفت؟ گناه و رشوه و دروغ و نگاه حرام و ... همه دشمن انسان هستند و نباید انسان با اینها رفاقت کند.

- آیه ۵۱: حضرت علامه درباره این آیه می‌فرماید:

«این آیه در نفی ولایت ابلیس و ذریه‌اش مشتمل بر دو برهان است: اول اینکه ولایت تدبیر امور هر چیزی موقوف است بر اینکه دارنده ولایت احاطه علمی به آن امور داشته باشد، آن هم به تمام معنای احاطه، آن جهتی که از آن جهت تدبیر امور آن را می‌کند و روابط داخلی و خارجی که میان آن چیز و آن امور است و مبدأ آن چیز و مقارناتش و به آنچه منتهی می‌شود همه را بداند که معلوم است که چنین احاطه‌ای مستلزم احاطه داشتن به تمامی اجزای عالم است، چون اجزای عالم همه به هم مربوط اند.

و اینان یعنی ابلیس و ذریه‌اش از مبدأ خلقت آسمان‌ها و زمین و بلکه از مبدأ پیدایش خودشان خبری نداشتند، چون خدا ایشان را در هنگام خلقت آسمان‌ها و زمین و خود آنان شاهد بر کار خود نگرفت، و کار خود را در پیش چشم ایشان انجام نداد، پس ابلیس و ذریه‌اش شاهد جریان خلقت عالم نبودند، چون خلقت آن، عملی آنی بود که به آسمان‌ها و زمین فرمود: «کُنْ» و آنها موجود گشتند و آن روز شیطان‌ها کجا بودند که این جریان را مشاهده کرده باشند؟ کجا بودند وقتی که به آنها فرمود: «کُنْ» و آنها موجود گشتند؟ پس ابلیس و ذریه‌اش جاهل به حقیقت آسمان‌ها و زمین‌اند و از آنچه که هر یک از موجودات در ظرف وجودی خود از اسرار خلقت دارا هستند بی‌خبرند، حتی حقیقت صنع خویشتن را هم نمی‌دانند، با این حال چگونه اهلیت این را دارند که متصدی تدبیر امور عالم و یا تدبیر امور قسمتی از آن باشند، و در نتیجه در مقابل خدا آله و اربابی باشند، با اینکه نسبت به حقیقت خلقت آنها و حتی خلقت خود جاهلند.»

- انسانی که همه امورات زندگی‌اش را در اختیار دروغ داده و با دروغ زندگی‌اش را تدبیر می‌کند، مشمول این آیه است. موارد دیگر و همه گناهان نیز همین‌گونه‌اند.

- خدا می‌گوید: کسی ولایت دارد که بر همه حوزه‌های پایین دستش، احاطه داشته باشد.

- آیا «شیطان، دروغ، غیبت، حسادت، خیانت و ...»، همه شئون زندگی ما را تحت اراده خود دارد؟

- اگر ولایت رسول و اولوالامر مانند اهلیت را می‌پذیریم به این علت است که می‌دانیم علم نزد آنها موجود است؟

- آیه ۵۲: خدا در قیامت می‌گوید: همان کسانی که به ناحق در دنیا ولایت خود را به دستشان دادی و امورت را به آنها سپردی، در قیامت هم امورت را به دستشان بسپر و از آنها بخواه کمکت کنند.

- این آیه می‌خواهد اصل ولایت را منحصر در خدا کند. اگر در جای دیگری هم ولایت ساری و جاری است، خدا باید ولایت را به آنها داده باشد.

- آیه ۵۴: مَثَلٌ يَعْنِي حَقِيقَتِي وَجُودِ دَارِدٍ وَ قَرَارِ اسْتِ بِنِ حَقِيقَتِي فِي انْسَانِي جَارِي شُود. اگر این حقیقت با محسوساتی که آن انسان درک می‌کند بیان شود مَثَل نامیده می‌شود. به طور خلاصه: بیان حقیقت یا قانون، در قالب محسوسات مخاطب، برای فهماندن این حقیقت را «مَثَل» گویند.

- در مثل تغییر مرتبه صورت می گیرد.

- کتاب باید پایین آید، انسان آن را فهم کند تا بتواند قیام کند و بالا رود، به همین علت یکی از ابزار بسیار مهم رسول در عالم، ابزارِ مثل است.

- رسول حقیقت را در قالب محسوسات بشر، برایش تبیین می کند تا او بتواند حرکت کند.

- قرآن خودش جامع است و به همین علت هر آنچه مثل لازم بوده آورده است. یعنی هر آنچه از حقیقت که باید برای مخاطبِ نوعی، محسوس می شد قرآن بیان کرده است.

- قرآن کتابی است که همه حقایق در آن وجود دارد در عین اینکه همه حقایق در قالب محسوس برای مخاطبش بیان شده است.

- به عنوان نمونه: خدا در قرآن بحث توحید و حق و باطل را در قالب مثل آب و کف روی آب، بیان کرده است.

- نمونه دیگر اینکه: خدا دامنه دار بودن ایمان و تثبیت آن را در قالب شجره طیبه در قرآن بیان کرده است.

- با مثل ها این امکان برای انسانها ایجاد شده است که عمیق ترین مباحث هستی را بتوانند در سریع ترین زمان ممکن درک کنند. البته به شرط اینکه انسان اهل جدل نباشد. (وَ كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا (۵۴))

- نکته حاشیه ای: فرق قیام با استقامت: ریشه هر دو قَوْم است. قیام ذات ماجراست اما استقامت ناظر به تداوم در قیام است و بعد از قیام اتفاق می افتد.

- آیه ۵۶: در این آیه علتی را که در سوره انعام بیان کرده بود مجدداً آورده است: «وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ مَا أَنْذِرُوا هُزُؤًا (۵۶)» یعنی بی- اعتنایی به آیات الهی و انذارها زمینه می شود برای اینکه انسان با بشارت و انذار مرسلین، مجادله کند.

- آیه ۵۷: اگر به انسان چیزهایی را نشان دادند و انسان فهمید که قدرت و شفا و ... دست خداست، نباید اعراض کند. وقتی انسان از طوفان دریا رهایی می یابد و به ساحل می رسد نباید اضطراب هنگام غرق شدنش را فراموش کند. اگر انسان اعراض و جدل کند زمینه-

ای فراهم می شود تا گوش قلب انسان برای همیشه کَر شود. (عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةٌ أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا)

- آیه ۵۸: اگر قرار بود با هر گناه بنده ای، خدا عذابی بفرستد، حق بود که این اتفاق بیفتد اما خدا «وَ رَبِّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ» است.

## زنگ دوم:

### دسته ششم آیات ۶۰ تا ۸۲:

- داستان حضرت موسی و حضرت خضر (علیهما السلام):

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا (۶۰)

و هنگامی که موسی به جوان [همراه] خود گفت: همچنان خواهم رفت تا به محل تلاقی دو دریا برسم، هر چند مدتی طولانی به راه خود ادامه دهم.

فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا (۶۱)

پس چون به محل تلاقی آن دو دریا رسیدند، ماهی خود را [که برای تغذیه بود] فراموش کردند، پس [ماهی] راه خود را در دریا پیش گرفت.

فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا (۶۲)

و چون از آن جا گذشتند، موسی به جوان همراه خود گفت: غذایمان را بیاور که راستی ما از این سفر خستگی بسیار دیدیم.

قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوْتِنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْخُوتَ وَ مَا أَنَسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَ اتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا (۶۳)

گفت: آیا به یاد داری؟ وقتی کنار آن صخره جا گرفته بودیم، من [به آب افتادن] ماهی را فراموش کردم [که با تو بگویم] و جز شیطان فراموشم نساخت از این



که یادآور آن شوم، و ماهی به طور عجیبی راه خود را در دریا پیش گرفت.

قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّ عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصاً (٦٤)

گفت: این همان [جایگاه خضر] است که به دنبالش بودیم، آن گاه پی جویانه رد پای خود را گرفتند و برگشتند.

فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا (٦٥)

تا این که [خضر] بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود به او رحمتی عطا کرده و از نزد خود به او دانشی آموخته بودیم.

قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَيْتَكَ عَلَى أَنْ تَعْلَمَ مِنْ مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا (٦٦)

موسی به او گفت: آیا از پی تو بیایم تا از حکمتی که تعلیم شده‌ای به من بیاموزی؟

قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (٦٧)

گفت: تو هرگز نمی‌توانی همراه من شکیبایی کنی.

وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا (٦٨)

و چگونه می‌توانی امری را که به اسرارش احاطه نداری تحمل کنی؟

قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا (٦٩)

گفت: اگر خدا خواهد شکیبای خواهم یافت و در هیچ کاری تو را نافرمانی نخواهم کرد.

قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا (٧٠)

گفت: پس اگر از پی من آمدی، از چیزی سؤال مکن تا خود از آن با تو سخن آغاز کنم.

فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَ حَرَقْتُهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا (٧١)

پس به راه افتادند، تا وقتی که سوار کشتی شدند [خضر] آن را سوراخ کرد. موسی گفت: آیا کشتی را سوراخ کردی تا سرنشینانش را غرق کنی؟ واقعا به کار ناروایی مبادرت کردی!

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (٧٢)

گفت: آیا نگفتم که تو هرگز نمی‌توانی همراه من شکیبایی کنی؟

قَالَ لَا تَأْخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تَรْهَقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا (٧٣)

موسی گفت: به سبب آنچه فراموش کردم مرا مؤاخذه مکن و در کارم بر من سخت مگیر.

فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَتَلَّهُ قَالَ أَلْتَمَسْتَنِي فَمَا لِي بِكُمْ لَئِيْلٌ لَقَدْ جِئْتُمُونِي بِكُمْ أَنْتُمْ وَآلَاكُمْ كَيْفَ يُعْرَبُ لَقَدْ جِئْتُمُونِي بِكُمْ أَنْتُمْ وَآلَاكُمْ كَيْفَ يُعْرَبُ لَقَدْ جِئْتُمُونِي بِكُمْ أَنْتُمْ وَآلَاكُمْ كَيْفَ يُعْرَبُ (٧٤)

پس برفتند تا به نوجوانی برخوردند، پس [خضر] او را کشت. موسی گفت: آیا بی‌گناهی را بی‌آن که کسی را کشته باشد کشتی؟ واقعا کار منکری مرتکب شدی!

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (٧٥)

گفت: آیا به تو نگفتم که هرگز نمی‌توانی همراه من شکیبایی کنی؟

قَالَ إِنْ سَأَلْتَكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا (٧٦)

موسی گفت: اگر از این پس چیزی از تو پرسیدم، دیگر با من همراهی نکن و از جانب من البته معذور خواهی بود.

فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتِيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلُهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا (٧٧)

پس راه افتادند، تا وقتی که به مردم قریه‌ای رسیدند، از اهل آن غذا خواستند، ولی آنها از مهمان کردنشان ابا کردند. پس در آن جا دیواری یافتند که می‌خواست فرو ریزد. [خضر] آن را به پا داشت. موسی گفت: اگر می‌خواستی، برای این کار مزدی می‌گرفتی.

قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (٧٨)

گفت: این [زمان] جدایی میان من و توست. هم اینک تو را از باطن آنچه که نتوانستی بر آن صبر کنی خبردار می‌کنم.

أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا (٧٩)

اما آن کشتی، مال بینوایانی بود که [با آن] در دریا کار می‌کردند، پس خواستم آن را معیوب کنم، چون پشت سرشان پادشاهی بود که هر کشتی [سالمی] را به زور می‌گرفت.

وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِمَهُمَا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا (۸۰)

و اما آن نوجوان، پدر و مادرش هر دو مؤمن بودند، پس ترسیدیم مبادا آن دو را به طغیان و کفر بکشاند.

فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رَحْمًا (۸۱)

پس خواستیم که پروردگارش آن دو را به پاک‌تر و مهربان‌تر از او عوض دهد.

وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَ يَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَ مَا فَعَلْتُمْ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۸۲)

و اما آن دیوار از آن دو پسر بچه یتیم در آن شهر بود، و زیر آن گنجی برای آن دو وجود داشت، و پدرشان مردی شایسته بود، پس پروردگار تو خواست آن دو یتیم به حدّ رشد برسند و گنج خویش را بیرون آورند، که رحمتی بود از پروردگار تو. و این کارها را از پیش خود نکردم. این بود راز آنچه توانستی بر آن صبر کنی.

- داستان حضرت موسی و حضرت خضر (علیهما السلام) برای همه افراد آشناست و همه آن را بارها شنیده‌اند. اشکالاتی را هم که به وجود مقدس حضرت موسی (علیه السلام) گرفته می‌شود، به گوش اکثر افراد آشناست.

- در ماجرای حضرت موسی و حضرت خضر (علیهما السلام)، حضرت موسی مظلوم واقع شده است و شبهات و حرف‌های ناروای بسیاری درباره ایشان می‌زنند.

- برای فهم این ماجرا ابتدا باید شخصیت و بزرگی حضرت موسی برایمان روشن شود تا بتوانیم ماجرای حضرت موسی و حضرت خضر (علیهما السلام) را به درستی تحلیل کنیم.

- برای آشنا شدن با شخصیت بزرگ حضرت موسی، کتاب تعقل اجتماعی (از مجموعه کتب مدرسه دانشجویی دانشگاه تهران) می‌تواند بسیار مفید باشد.

- در این کتاب حضرت رسول، نقش عقل جامعه را دارند و دو جلوه ابراهیمی و موسایی را دارا می‌باشند.

- در این کتاب ابتدا نقشه ساختار وجودی حضرت ابراهیم (ع) آمده است. منظور از نقشه ساختار وجودی حضرت ابراهیم، یعنی آیاتی که در قرآن درباره حضرت ابراهیم (علیه السلام) آمده است کدام قسمت از ساختار وجودی رسول را بیان می‌دارد. سپس نقشه ساختار وجودی حضرت موسی آمده است.

- برای فهم گوشه‌ای از شخصیت بزرگ حضرت موسی (ع) مطالعه نقشه ساختار وجودی حضرت موسی (علیه السلام) بسیار مفید است.

- آیاتی که در قرآن درباره شخصیت حضرت موسی (علیه السلام) آمده است در نقشه ساختار وجودی حضرت موسی (علیه السلام) جای می‌گیرد. مثلاً ماجرای ولادت حضرت موسی از شئون خاص بیت در حضرت رسول است. رشد و پرورش و بعد هم ازدواج ایشان با دختر حضرت شعیب از مدل‌هایی است که به واسطه حضرت موسی در ساحت بیت اقامه شد. هجرت ایشان و برپایی سرزمین بنی اسرائیل، از شئون شهرسازی ایشان است و ...

- ماجرای درخواست رؤیت خدا توسط حضرت موسی (علیه‌السلام) در بالای کوه طور، نیز از همین مقوله است. با این درخواست حضرت موسی (علیه‌السلام) می‌خواستند یکبار برای همیشه این حجت را در حوزه امامتِ صدق و در ایمان آدم‌ها اقامه کنند که «ای آدم‌ها می‌شود خدا را به چشم دل دید».

- قرآن اصرار دارد دو شأن ابراهیمی و موسایی تعبیه کند که یکی فطرت است و دیگری شأن اجتماعی. بقیه انبیاء طیف بین این دو نبی هستند.

- هر جایی که حضرت موسی (علیه‌السلام) حرکتی انجام داده‌اند، حضرت رسول نیز همان شأن حرکت را داشته‌اند. (توضیح در کتاب تعقل اجتماعی)

- حرکت حضرت موسی، حرکت قیام گونه حضرت رسول است.

- باید با این پیش فرض سراغ داستان حضرت موسی و حضرت خضر (علیهما السلام) رفت:

\* در داستان حضرت موسی و حضرت خضر (علیهما السلام):

✓ در مورد انسانی سخن می‌گوییم که هر کاری کرده است، در آینده حضرت رسول نیز عیناً آن کار را انجام داده‌اند.

✓ داریم درباره انسانی سخن می‌گوییم که حیثیت حکومتی حضرت رسول (ص) است.

- در واقع حضرت موسی تالی‌تلو پیامبر (ص) است.

- پس به راحتی نمی‌توان در داستان حضرت موسی و حضرت خضر، به حضرت موسی (ع) ایراداتی ناحق وارد کرد و گفت که «چرا حضرت موسی صبر نکردند و...؟» ضمناً نباید فراموش کنیم که حضرت موسی (علیه‌السلام) پیامبر اولوالعزم هستند. یعنی شرافشان بالاتر از انبیای غیر اولوالعزم است.

- بنابراین، در تقابل با حضرت موسی با حضرت خضر اتفاق دیگری افتاده است.

- حضرت موسی (علیه‌السلام) پایه‌گذار بحث حکومت در جامعه است. یعنی شروع موضوع حکومت به معنی کلانش در جامعه در قالب وجود مقدس حضرت موسی (علیه‌السلام) رقم می‌خورد.

- حکومت کردن اقتضاء خاص خود را دارد و از مهم‌ترین ویژگی‌های حکومت حضرت موسی (علیه‌السلام) این است که بر پایه مردم بنا شده است. دقیقاً همان مدلی که در آینده امام زمان (عج) نیز ایجاد خواهند کرد. یعنی حکومتی با نقش مردم نه با استفاده از کارهای خادق‌العاده مانند حضرت سلیمان که قدرت بسیار در تسخیر حتی آجته داشتند.

- برپایی چنین حکومتی احتیاج دارد که نظام ارزش‌گذاری در آن حکومت، مبتنی بر حکم ظاهر باشد نه حکم باطن.

- در نتیجه از مقایسه جریان حضرت موسی و خضر، نکته زیر در حوزه عقل به دست می‌آید:

حضرت موسی (علیه‌السلام) عقلی مبتنی بر معیارهای حسی و ظاهری را مبنا قرار می‌دهند.

- حضرت موسی (علیه‌السلام) بسیاری از مسائل پشت پرده را می‌دانست اما پایه‌گذار این جریان شد که «عقل محور باشد ولی با معیار ظاهر».

- حکم به ظاهر دقیقاً کاری بود که رسول خدا (ص) و اهل بیت (علیهم‌السلام) انجام می‌دادند. جریان عاشورا و شهادت حضرت علی و ... همه به خاطر حکم به ظاهر اتفاق افتاد.

- منظور از حکم به ظاهر، «حکم عقلی اما با استفاده از قوانین ظاهر است.

- اگر این مسئله مبنا قرار نگیرد، عقول مردم قابلیت بحث کردن ندارد.

- حضرت موسی (علیه‌السلام) با شجاعت، مبنای حکومت را عقلانیت مبتنی بر ظاهر قرار دادند.

- در جریان حضرت موسی و حضرت خضر (علیهم‌السلام) تقابل دو جریان دیده می‌شود:

✓ جریان حکم به باطن

✓ جریان حکم به ظاهر

- هر دو جریان و حیانی و الهی هستند.

- حضرت موسی (علیه‌السلام) تجلی دوری از هر پلیدی و نماد غیرت قرآن است.

پس به طور خلاصه:

۱- حضرت موسی (علیه‌السلام) پیامبر اولوالعزم است.

۲- فردی است که عیناً همان کارها را حضرت رسول نیز انجام داده‌اند.

۳- پیمبری است که پایه‌گذار حکومت‌اند و مهم‌ترین ویژگی حکومت ایشان قرار دادن حکم به ظاهر مبنای کار است.

- بنابراین به هیچ وجه نمی‌توان اشتباه در ساحت حضرت موسی (ع) وارد کرد.

- از اهل بیت روایت داریم که ما علممان خضری است ولی عملمان موسایی است.

- توجه: در این داستان حضرت خضر بر حضرت موسی ولایت نداشته‌اند و رابطه این دو بحث استاد و شاگردی است. تبعیت کامل فقط در مورد ولی صادق است.

- اسلام در حوزه معرفت، قائل به مرید و مرادی نیست.

- بیان داستان حضرت موسی و حضرت خضر (علیهم‌السلام) در قرآن می‌خواهد برساند که: «أحسن عمل می‌تواند بر دو مبنا صورت بگیرد»:

• بر مبنای حکم به ظاهر

• بر مبنای حکم به باطن.

- اگر قرار باشد حکومت تشکیل دهیم باید مبنای کارمان را حکم به ظاهر قرار دهیم.

- حکم قاطعاً اهل بیت هم در مورد ما حکم به ظاهر است.

- حضرت رسول (ص) بر ما حجت کرده‌اند که به سبک حضرت موسی زندگیمان را جلو ببریم. یعنی بر طبق معیارهای عقلی.

- عقل بر ما ولایت دارد و حکم امام معصوم را برای ما دارد.

- توجه: وقتی انسان بر اساس سیستم عقلانی عمل می‌کند دیگر نباید استخاره کند.

- اگر استخاره در موضع عقل صورت گیرد ثمره ندارد زیرا در غیر از موضع اش استفاده شده است.

- استخاره فقط در موارد شکّ یعنی پنجاه پنجاه است.

- استخاره نباید در مقابل عقل استفاده شود. عقل حرمت دارد.

- عقل هیچ گاه اشتباه نمی کند.

- «عقل»: حقیقت ثابتی است که همان روح الهی جاری در انسان است.

- توجه: دو مشکلی که برای عقل به وجود می آید:

✓ تحت هوا قرار می گیرد و به احکامش عمل نمی شود. (یعنی افراد به حکم عقل عمل نمی کنند و عقل مغلوب می شود)

✓ دایره اطلاعاتی که به آن داده می شود محدود است.

- عقل بر اساس اطلاعات موجود همیشه بهترین گزینه را انتخاب می کند.

- حساب و کتاب در قیامت برای هر کس به اندازه تشخیص عقلی اش است.

- آنچه که ما باید نگران آن باشیم این است که عقلمان تحت هوا قرار نگیرد.

وِظِيفَةٌ مَا أَحْسَنَ عَمَلٍ بِرِ اسَاسِ حَكْمٍ بِه ظَاهرِ اسْتِ.

لَطْفًا دُنْبَالَ عِلْمٍ غِيبِيٍّ وَ آدَمِ هَايِ غِيبِيٍّ نَرْوِيْدِ.

حِجْتِ وَ رَسُوْلٍ مَا عَقْلٍ اسْتِ.

توجه:

یا رسول الله دست ما را بهم بگیر،

اللهم صل علی محمد و آل محمد و الحمد لله رب العالمین